

تمدن نوین اسلامی؛ بنیادها و چشم اندازها

دکتر محمدرضا دهشیری

دانشیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل

Email: mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

چکیده

در عصر کنونی به عنوان دوران گذار در نظام بین‌الملل، تمدن نوین اسلامی به عنوان بازیگری نوین در روابط بین‌الملل قابلیت آن را دارد که از رهگذر بازخوانی مجدد تمدن اسلامی با توجه به مقتضیات زمان و مکان و بازسازی مفهومی و عملی نظام اعتقادی اسلام، به نقش آفرینی در هندسه جدید قدرت جهانی بپردازد. بر این اساس، در مبحث نخست بنیادهای تمدن نوین اسلامی مورد مذاقه قرار می‌گیرد. در این مبحث، پایه‌های تمدن نوین اسلامی مشتمل بر: دین باوری امت‌مدار، اخلاق‌مداری، خردباوری، تمدن‌اندیشی، خودباوری، غرب‌پژوهی و تکثرپذیری وحدت‌گرا مورد واکاوی قرار می‌گیرد. در مبحث دوم، به واکاوی استلزامات و پیش‌نیازهای نقش‌آفرینی تمدن نوین اسلامی در نظام بین‌الملل پرداخته می‌شود. در این مبحث تلاش می‌شود که پیش‌نیازهای اجرایی بالندگی تمدن نوین اسلامی شامل: توسعه عدالت‌محور، آموزش، همگرایی اعتدال‌محور و اهتمام به فضای مجازی مورد تاکید قرار گیرد.

مبحث سوم به چالش‌های فراروی تمدن نوین اسلامی برای ایفای نقش فعال در دنیای کنونی می‌پردازد و مباحثی از قبیل: تفرقه درون‌تمدنی، درک نامتوازن از دین، تهاجم تمدنی غرب و نظام‌های آموزشی و شناختی متعارض را مورد واکاوی و امعان نظر قرار می‌دهد.

مقاله با تاکید بر نظریه «وحدت در عین کثرت» معتقد است که تمدن نوین اسلامی ضمن استواری بر بنیادهای قویم اسلامی روش‌های متنوع را با اهتمام به تکثر فرهنگها و اقوام مورد عنایت قرار می‌دهد.

کلید واژگان: تمدن نوین اسلامی، بنیادها، پیش‌نیازها، چالش‌ها، نظام اعتقادی اسلام.

مقدمه

در عصر کنونی که تمدن به عنوان بازیگری نوین در روابط بین‌الملل قلمداد می‌شود و قابلیت آن را دارد که دوشادوش دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به ایفای نقش پردازد، تمدن نوین اسلامی از رهگذر بازخوانی مجدد تمدن اسلامی با توجه به مقتضیات زمان و مکان و بازسازی مفهومی و عملی نظام اعتقادی اسلام قابلیت آن را دارد که در دوران گذار در نظام بین‌الملل به نقش‌آفرینی در هندسه جدید قدرت جهانی پردازد. نظر به اینکه اسلام نه محدود به مکانی خاص و نه مختص به طبقه‌ای خاص است بلکه متعلق به تمامی بشریت با افقی وسیع است تا برادری انسانی را تحقق بخشد، تمدن نوین اسلامی که بر نظام اعتقادی اسلام و آموزه‌های آن برای تحقق وظایف مختلف دینی متناسب با دنیای جهانی شده استوار است، قابلیت آن را دارد که دستورات، سنت‌ها و آیین‌های ناشی از مجموعه اعتقادات اسلامی را فارغ از هرگونه تبعیض نژادی، قومی و زبانی تحقق بخشد. تمدن نوین اسلامی ضمن تحکیم اخوت و برادری همه گروه‌های قومی و نژادی، این امکان را برای آنان فراهم می‌آورد که با یکدیگر در زمینه‌های مختلف علمی، اجتماعی و فرهنگی همکاری کنند و به توسعه زندگی فکری و فرهنگی خود در سطح فراملی اقدام نمایند. از این‌روست که مقاله حاضر با تأکید بر نظریه «وحدت در عین کثرت» معتقد است که تمدن نوین اسلامی ضمن استواری بر بنیادهای قویم اسلامی روش‌های متنوع را با اهتمام به تکثر فرهنگ‌ها و اقوام مورد عنایت قرار می‌دهد. بر این اساس، در مبحث نخست بنیادهای تمدن نوین اسلامی مورد مذاقه قرار می‌گیرد. در بحث دوم، به واکاوی استلزامات و پیش‌نیازهای نقش‌آفرینی تمدن نوین اسلامی در نظام بین‌الملل پرداخته می‌شود و در بحث سوم چالش‌های پیش‌روی تمدن نوین اسلامی برای ایفای نقش فعال در دنیای کنونی مورد بررسی واقع می‌شود.

مبحث نخست: بنیادهای تمدن نوین اسلامی

لایه‌های درونی تمدن نوین اسلامی بر بنیادهای فکری و اعتقادی اسلام در عین اهتمام به سازگاری آن با شرایط و مقتضیات زمان و مکان استوار است که اساس قدرت نرم را تشکیل می‌دهد. در این مبحث، پایه‌های تمدن نوین اسلامی مشتمل بر: دین‌باوری امت‌مدار، اخلاق‌مداری، خردباوری، تمدن‌اندیشی، خودباوری، غرب‌پژوهی و تکثرپذیری وحدت‌گرا مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

الف- دین‌باوری امت‌مدار

یکی از بنیادهای تمدن نوین اسلامی اعتقاد به اسلام به عنوان پایه‌گذار تمدن اسلامی و تعیین‌کننده ریشه‌ها و اصول آن است. اسلام به عنوان بنیاد یک تمدن جهانشمول، جهانگرا و خدامحور می‌تواند موجب بازیابی شکوه جهان اسلام به عنوان قدرت بالقوه جهانی بر اساس شکوفاسازی «قدرت نرم» (Soft Power)، «قدرت با» (Power with) و «قدرت معنایی» (Ideational Power) دین شود. دین بنیاد بودن تمدن نوین اسلامی به این معناست که توحیدمداری و تأکید بر اصول اعتقادی مشترک و باور به وحی به عنوان منبع اولیه دانش، موتور محرک همگرایی بین جوامع اسلامی در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی به شمار می‌آید. تمدن نوین اسلامی با برخورداری از نگرشی جامع به چالش‌های جهانی در تلاش برای ایجاد تمدنی جهانی براساس درکی متوازن از نقش دین در روابط بین‌الملل است که از هرگونه افراط و تفریط به دور باشد. با توجه به ایده‌های جهانی اسلام

و رویکرد امت محور آن، تمدن نوین اسلامی خواستار احیا یا نوزایی دینی براساس پیوند سنت و مدرنیته است. در این رهگذر، اسلام تمدنی به عنوان رویکردی بالنده که معتقد به نقش آفرینی دین در متن جامعه و سیاست است، می‌تواند موجب تقویت ابتکارات از پایین به بالا در جامعه جهانی شود و با برقراری پیوند بین آرمان‌ها و واقعیات براساس دیدگاه «آرمانخواهی واقع‌بینانه» به عنوان بازیگری نوین در روابط بین‌الملل به ایفای نقش پردازد. افزون بر این، درک جامع از دین و توجه به کلیه سطوح فردی، خانوادگی، اجتماعی، محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن، قلمروی اقدام تمدن نوین اسلامی را گسترده‌ای وسیع می‌بخشد. بنابراین دین در روابط بین‌الملل مستحق آن است که تصویری منصفانه از آن عرضه شود و منصفانه با آن رفتار شود و تصویری مثبت از آن ارائه شود. (Reese, 2015)

افزون بر این، امت محوری را می‌توان بنیاد تمدن نوین اسلامی دانست. تلاش برای تحقق بخشیدن به امت اسلامی به معنای استقرار جامعه جهانی مومنان بیانگر رویکرد جهان‌گرایانه اسلام و قلمروی فراملی ایده‌های جهانی اسلام است. امت به عنوان جامعه مفسر و تحقق‌بخش آینده‌ای مطلوب و به عنوان جامعه‌ای پویا که گذشته را بازتفسیر می‌کند و به مقابله با چالش‌های جدید می‌پردازد، مسئولیت اخلاقی و عملی را برای یک جامعه نمونه و وسط به رسمیت می‌شناسد. چنین جامعه معتدل، عقلانی و ارزش‌محور به عنوان مدل جوامع چندفرهنگی، چندقطبی و تکثرگرا می‌تواند نقش دین در برقراری مصالحه، آشتی، بخشش، روادمداری، دوستی، مروت، گفتگو و انعطاف را براساس رویکرد رابطه‌ای و صلح‌سازی در فضای عمومی به منصه ظهور برساند. چنین رویکردی که بر هویت‌یابی ایجابی و نه سلبی استوار است، می‌تواند موجب تحقق جهانی متعلق به تمامی بشریت با افقی عادلانه برای تحقق برادری انسانی شود: جامعه‌ای که ضمن گسترش برادری دینی و ترویج فرهنگ همبستگی اجتماعی بین مسلمانان، به حقوق غیرمسلمانان نیز احترام می‌گذارد و از فرآیندهای مسالمت‌آمیز برای تبیین استدلالی هویت و دیدگاه‌های خود بهره می‌گیرد.

ب- اخلاق‌مداری

تمدن نوین اسلامی اساس تصمیمات جامعه دینی را بر پایه نهادینه‌سازی اخلاق اسلامی مطابق با نیازهای توسعه در جامعه دینی، تقویت اصول و هنجارهای جهانشمول و ارتقای جایگاه اخلاق و معنویت‌گرایی قرار می‌دهد و برای برقراری نظام جهانی نیز خواستار تکامل روحی و معنوی با تکیه بر دستاوردهای اخلاقی نظام اعتقادی اسلام است. پرهیز از بی‌حرمتی به معتقدات پیروان دیگر ادیان الهی، حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات از طریق گفتگوی منطقی و اخلاقی با تکیه بر روح برادری و حقیقت‌جویی، اجتناب از هرگونه هیاوو و ایجاد رعب و وحشت، احترام به حقوق و کرامت بشری، اهتمام به همکاری و همیاری و روادمداری و تقوایی و توصیه به حق و صبر و دوری از تفرقه و کشمکش می‌تواند آینده‌ای امیدبخش را براساس شیوه‌های اخلاقی نوید بخشد.

به علاوه، تبیین جهانشمولی ارزش‌های معنوی اسلام می‌تواند فرصتی جدید برای ارائه چشم‌اندازی اخلاقی به جامعه جهانی از سوی تمدن نوین اسلامی به شمار آید. البته اخلاق‌مداری علاوه بر احترام به کرامت انسانی، توجه به سرشت معنوی بشر، کمال‌جویی و آرمان‌طلبی بر لحظه‌شناسی و موقعیت‌سنجی نیز استوار است، بدین معنا که در موضع‌گیری‌ها و رفتارهای اخلاق‌مدار، صلاح و مصلحت جامعه اسلامی نیز مدنظر قرار می‌گیرد.

می‌توان اذعان داشت که تمدن نوین اسلامی بر نقش آفرینی نوعی اخلاق جهانی و فراگیر استوار است که زبان مشترک

ادیان الهی به شمار می‌آید و این رویکرد می‌تواند عامل وحدت بخش همه انسان‌ها به ویژه دینداران باشد. اخلاق از آنجا که سلامت زندگی فردی و استقرار و دوام زندگی اجتماعی بشر را سامان می‌دهد، اجماعی بنیانی را بر پایه ارزش‌های الزام‌آور تحقق می‌بخشد، زیرا که بر فرازمانی و فرامکانی و فرانژادی بودن آموزه‌ها و ایده‌های جهانی و ارزش‌های اخلاقی اسلام استوار است. به عبارت دیگر، اسلام با ارائه الگوهای کامل تربیتی و جامع‌نگری در باره ابعاد و شئون انسان، منظومه‌ای اخلاقی را عرضه می‌دارد که پاسخگوی شئون حیات بشری و حل معضلات معنوی آن است. (خسروشاهی، ۱۳۵۱: ۶۷-۴۲).

جهانی بودن دین اسلام و منطبق بودن آموزه‌های اخلاق‌مدار آن با فطرت بشر در آیات قرآنی به وضوح بیان شده است. اخلاق دینی را می‌توان دارای ویژگی‌هایی از قبیل: دارا بودن قوانینی هماهنگ و منطبق با فطرت آدمی، نگاه جامع و کامل به همه جنبه‌های جهان هستی و نیازهای بشری، تاکید بر برابری همه انسان‌ها و نفی تبعیض و برتری‌های نژادی، مادی، قومی و زبانی و نفی سلطه‌پذیری و عبودیت غیر خدا دانست (افتخاری و ملک‌زاده، ۱۳۹۴: ۷۹-۷۸).

البته اهتمام تمدن نوین اسلامی به اخلاق‌مداری نیازمند ایجاد امنیت ذهنی همگانی و تلاش مسلمانان برای برقراری عدالت و استقرار اخلاق جهانشمول انسانی است. ترویج فرهنگ مدارا، انسان‌دوستی، کمک به هم‌نوع از هر نژاد و آیین، تحمل نظر مخالف و ترویج و تبلیغ باورهای دینی با نرمش و محبت و خلق نیکو، نفی تبعیض و تحقیر و بی‌عدالتی، به کمال رسیدن قوای خلاقه و شایسته وجود آدمی در همه شئون، به فعلیت درآمدن استعدادهای انسان، آراسته شدن به فضائل اخلاقی و صفات خدایی در مسیر وصول به مقام انسان متعالی، ترویج ارزش‌های معنوی و فرهنگی و تقویت روحیه ایثار و فداکاری زمینه‌ساز افزایش قابلیت‌های نرم‌افزاری تمدن نوین اسلامی می‌شود، به گونه‌ای که ضمن جهانی کردن اخلاقیات در جوامع بشری موجبات ترویج اخلاق جهانشمول دینی در دنیای جهانی شده را فراهم می‌آورد.

ج) خرد باوری

خرد باوری را می‌توان مبنای عمده تقویت بنیه عقلی ایمان محور بشریت و موجبات احیای نقش حکمت اسلامی در جهان کنونی دانست به نحوی که با تکیه بر عقلانی بودن دین و توانایی پاسخگویی آن به نیازهای اساسی بشر آینده‌ای امیدبخش را نوید می‌دهد. عقلانیت چندبعدی اسلام که بر توسعه دایره عقلانیت استوار است خواستار جایگزینی عقلانیت دینی چندبعدی به جای خردگرایی لیبرالیستی سودمحور و سودگرایانه است. به عبارت دیگر، عقلانیت غربی یک عقلانیت خودبنیاد و ابزار است که با استفاده از ابزارهای مادی مانند حواس و تجربه و بر اساس تحلیل فایده‌گرایانه شکل گرفته است ولی عقلانیت اسلامی راه‌های دیگر شناخت چون وحی و اشراق را نیز مورد اهتمام قرار می‌دهد و غایت آن کسب سعادت و نه دستیابی به قدرت است.

باید توجه داشت که قلمروی عقلانیت در اسلام بسیار گسترده تر از عقلانیت غربی است. در اسلام، عقلانیت سه سطح معرفت‌شناختی، هنجاری و ابزاری را در بر می‌گیرد. عقلانیت معرفت‌شناختی یا غایی به معنای نگاه تمدن اسلامی به معاد و پاسخگو بودن انسان‌ها در برابر خداوند در روز قیامت است. تنظیم رابطه بین انسان و عالم وجود و نیز با خالق جهان و اهتمام به مبدا و معاد و غایت خلقت در جهان هستی موجب می‌شود که همگان رفتارها و کردارهای خود را با علم به پیامدهای اخروی آن تنظیم کنند. عقلانیت هنجاری یا اخلاقی به معنای آن است که برای تحقق ارزش‌های مقدس نباید از ابزارهای نامشروع بهره گرفت زیرا که در اسلام "هدف وسیله را توجیه نمی‌کند". به عبارت دیگر، در رفتار انسانی برای دستیابی به

اهداف مورد انتظار و رسیدن به هدف مشروع باید از ابزارهای اخلاقی، هنجاری و مشروع و مبتنی بر اخلاق دینی بهره گرفته شود و در عین حال باید بر تدبیر و عقلانیت و حکمت‌مداری برای مدیریت زمان و فرصت‌ها تاکید گردد. عقلانیت ابزاری بر اساس محاسبات مادی برای کسب سعادت و ارتقای قدرت نرم از طریق روشی خردمندانه‌تر و قابل توجه‌تر شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، عقلانیت ابزاری به محاسبه هزینه - فایده به لحاظ کم‌هزینه‌ترین، پرفایده‌ترین، کوتاه‌ترین و آسان‌ترین مسیر برای وصول به هدف اهتمام می‌ورزد. این نوع عقلانیت تحت دو نوع دیگر عقلانیت یعنی معرفت‌شناختی و هنجاری قرار می‌گیرد. از این‌روست که تمدن نوین اسلامی بر انطباق و سازواری سه سطح معرفت‌شناختی، اخلاقی و ابزاری تاکید می‌ورزد زیرا عقلانیت دینی موسع را مهم‌ترین مبنای فهم دین و معیار تعاملات فرهنگی - تمدنی با دیگر جوامع و از بنیادی‌ترین مولفه‌های فرهنگ و تمدن دینی می‌داند. (دهشیری، ۱۳۹۳: ۹۷ و ۱۴۶-۱۴۵).

افزون بر این، خردباوری بر پذیرش تاویل‌گرایی و تفسیرگرایی از دین مبین اسلام در عین نفی تحجر و تعصب استوار است که بیانگر اهتمام تمدن نوین اسلامی به پویایی اجتهاد اصولگرایانه با توجه به شرایط و مقتضیات زمان و مکان، اهتمام به مصالح عامه مسلمانان، برخورد محترمانه با اختلافات به عنوان نتیجه پذیرش تعدد اجتهاد در اسلام و به رسمیت شناختن اصل آزادی بحث است که اختلاف دیدگاه‌ها و تنوع اجتهادها را امری طبیعی می‌داند. چنین رویکردی که بر تقویت تفکر و تعقل و قدرت نقادی و انتخاب در عرصه تلاقی و تعاطی افکار و نضج فرهنگ آزاداندیشی، خردورزی، نظریه‌پردازی و نواندیشی دینی استوار است موجب ارائه تصویری منصفانه و ایجابی از دین می‌شود.

د) تمدن اندیشی

تمدن اندیشی را می‌توان وجه معرفتی تمدن نوین اسلامی دانست که در عین فرهنگ‌مداری، بر علم‌باوری و نیازمندی فعالیت‌های تمدنی به پشتوانه‌های علمی و معرفتی تاکید دارد. اعتقاد به اهمیت قدرت نرم فرهنگی-تمدنی در تثبیت هویت ایجابی مسلمانان و صلح‌سازی و حل و فصل منازعات درون تمدنی در عین باور به کارکرد آن در تقویت، تعمیق و هدایت بیداری اسلامی بیانگر اهمیت تفکر علمی و برنامه‌ریزی راهبردی تحول‌آفرین بر اساس اندیشه خلاق و سازنده و انتقادی در تمدن نوین اسلامی است.

بنیاد تمدن اندیشی را شناخت مشترک جهان اسلام در باره عقلانیت، راهبردها، ترجیحات و عقاید مسلمانان و نیز دیدگاه و ذهنیت مشترک در باره مسائل درون تمدنی و وضعیت جهان برون تمدنی تشکیل می‌دهد. به علاوه، تاکید بر بازسازی فکری و ترسیم نقشه راه با تکیه بر دستاوردهای علمی و فکری مسلمانان و با بهره‌گیری از ابزارهای عقل، دانایی و علم‌مداری و اهتمام به قدرت نظریه‌پردازی ناظر به مشکلات زمان و در باره موضوعات تحول‌پذیر موجب گشایش فرصت‌های جدید برای تبیین جهانشمولی ارزش‌های معنوی تمدن نوین اسلامی بر اساس بازنگری در روش‌های ارتباطی و عرضه پیام‌های جدید، جذاب، معقول و عملی به جامعه جهانی می‌گردد. (Inayatullah, 2011: 103-117)

از دیگر سو، رویکرد تمدنی بر اساس تمدن آگاهی می‌تواند جنبه اجرایی نظریه پراکنش یا اشاعه (Diffusion) هویت اسلامی در عرصه جهانی به شمار آید به گونه‌ای که ضمن تقویت جغرافیای فرهنگی اسلام با تکیه بر اشتراکات و پیوندهای تاریخی و فرهنگی مسلمانان زمینه را برای تعامل با سایر مناطق در نظام کنونی بین‌الملل فراهم آورد و در چارچوب رویکرد "هم‌افزایی فرهنگها" روابط فرهنگی بین‌المللی تمدن نوین اسلامی را با سایر تمدن‌ها در عرصه افقی تعمیق و توسعه بخشد و

از این طریق با مشارکت در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی، نقش دین را در تاثیرگذاری بر روندهای جهانی به منصفه ظهور رساند. افزون بر این، توجه به فرهنگ و هنر متعهد با محوریت معنویت و معناگرایی می‌تواند موجب تقویت ژئوکالچر اسلام در عرصه جهانی گردد.

۵) غرب‌پژوهی

تمدن نوین اسلامی معتقد است که نه غرب کل واحد است که بتوان آن را تماما نفی کرد و نه متناسب با نظام اعتقادی مسلمانان است که بتوان آن را تماما پذیرفت. بلکه به جای غرب‌ستیزی یا غرب‌پذیری باید در صدد شناخت غرب به عنوان واقعیتی موجود در جامعه جهانی برآمد. این رویکرد نه به معنای از بین بردن سنت‌های اسلامی است و نه به معنای انقیاد در برابر رویکرد مدرنیستی تمدن غرب است بلکه به معنای تعامل انتقادی با آن است. سنت‌گرایی انتقادی و منفتح درصدد آن است که با بهره‌گیری از ابزارهای انتقادی، از گذشته تاریخی خود برای ایجاد آینده‌ای روشن بهره بگیرد تا نوعی مدرنیته آترناتیو را به ارمغان آورد. شایان ذکر است که سنت دینی در مقابل مدرنیسم (مبتنی بر اومانیزم، سکولاریسم، تقدس‌زدایی، پوزیتیویسم، ماتریالیسم یا مادی‌گرایی، کاپیتالیسم، تقلیل‌گرایی به تجربه‌گرایی و اثبات‌گرایی و لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی) و نه در برابر مدرنیته قرار دارد. به عبارت دیگر، اسلام خواستار جایگزین مدرنیته‌ها به جای مدرنیسم یکسان‌انگار غربی است. به گونه‌ای که می‌توان سخن از مدرنیته اسلامی به میان آورد. همان‌گونه که مردم‌سالاری دینی، جامعه مدنی دینی و روشنفکری دینی در چارچوب سازگاری اسلام و تجدد، قابل ارائه هستند. از این روست که تمدن نوین اسلامی بر پیکار فکری برای نشان دادن اسلام به عنوان نظام آترناتیو برای سرمایه‌داری لجام‌گسیخته غربی از رهگذر اصلاح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی موجود در غرب استوار است و با داشتن تحلیل روشن و مشخص نسبت به تمدن غرب، غرب‌پژوهی و غرب‌شناسی را جایگزین دو رویکرد متعارض غرب‌پذیری و غرب‌ستیزی می‌کند. این مهم از طریق تعامل با دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در فرایند گفتگوی جامع و فراگیر امکان‌پذیر است. در پرتوی چنین گفتگوی میان‌تمدنی است که امکان هم‌افزایی فرهنگ‌ها با رویکردی تکررگرا برای ایجاد جامعه جهانی حول ایده‌آل‌های مشترک در عین پذیرش تنوع و تکرر فرهنگی و تلاش برای یافتن اصول مورد توافق به منظور رقم زدن جهان آترناتیو فراهم می‌شود.

۶- خودباوری

یکی از پیامدهای تمدن نوین اسلامی، خودباوری مسلمانان به برخورداری از نقش فعال و سازنده در شکوفایی علوم و فنون بشری در طول تاریخ است. تمدن نوین اسلامی خواستار بازگرداندن اعتماد به نفس به امت اسلامی با یادآوری پیشینه مشارکت مسلمانان در عرصه‌های علوم بشری است تا با تکیه بر استقلال فکری و فرهنگی مجدداً قدرت و عظمت خود را باز یابد و عمق پیام اسلام را که با علم‌آموزی عجین است، به جهانیان نشان دهند. این رویکرد نوعی خودباوری در مسلمانان ایجاد می‌کند و موجب بازتولید سرمایه اجتماعی آنان می‌شود. تقویت آگاهی مسلمانان از ظرفیت‌های بومی، اعطای خودباوری فرهنگی و استقلال اندیشه‌ای، ترویج فرهنگ و تفکر استدلالی، از بین بردن خودباختگی در حوزه فکر و اندیشه، اهتمام به ایجاد هویت مستقل ایجاد، تقویت توان تعاملی و تبادلی دنیای اسلام، استقلال تفکر نخبگان فکری و فرهنگی و اندیشه‌ای، تقویت ارزش‌های بومی و معنوی، دگرگونی سازنده در پیش و نگرش مسلمانان و تکیه بر فرهنگ خودی و باورهای دینی و عقیدتی در زمره کارکردهای تمدن نوین اسلامی محسوب می‌شوند.

تکیه مسلمانان به ظرفیت‌های درونزا و اهتمام به استقلال‌مداری جهان اسلام موجب پیشرفت مسلمانان براساس شعار «ما می‌توانیم» و ایجاد فرهنگ تولید علم، ارتقای قدرت علمی و جرات علمی، پرورش و شکوفایی استعدادها، نفی الگوپذیری تقلیدی از فرهنگ غرب، ایجاد تحولات و پیشرفت‌های علمی در چارچوب ارزش‌های دین‌مدار، ارتقای روحیه خودباوری، و اتکا به نفس و اندیشه و اراده خودی، استفاده از ظرفیت‌های علمی بومی، تقویت بنیه پژوهش و تعالی و رشد اقتصادی و علمی جهان اسلام موجب پیشرفت درونزا و دانش‌بنیان و توسعه پایدار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جهان اسلام می‌شود و با برقراری روابط پایدار با دیگر جوامع بر اساس پابندی به قراردادهای و همزمان برقراری حکمرانی مطلوب در داخل، موجبات ایجاد یک نظام اجتماعی تعاملی گرا و توسعه محور را فراهم می‌آورد.

بهره‌گیری از توانایی ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچر جهان اسلام موجب تبدیل آن به قدرتی عمده در عرصه نظام ژئوپلیتیک جهانی می‌شود، به گونه‌ای که به لحاظ سیاسی می‌تواند با همگرایی و همپوشانی منابع، نقش یک قدرت جهانی را برای خود بازتعریف کند و قابلیت و توانایی دسترسی خود به رهبری جهانی را به منصفه ظهور رساند. از این رو، مسلمانان به جای فرافکنی مشکلات خود به دیگران باید درصدد پیشرفت درونزا برآیند و با ایجاد جامعه امت‌محور حول ایده‌آل‌های مشترک راه را برای آینده آلترناتیو هموار سازند. (حافظ‌نیا و زرقانی، ۱۳۹۱: ۱۴۰)

تمدن نون اسلامی از رهگذر بازتعریف فرهنگ اسلامی و اهتمام به آرمان‌هایی چون: استقلال، عزت و عدالت و با تکیه بر الگوی تفکر، آگاهی، تصمیم‌گیری و اطلاع‌رسانی می‌تواند باب خلاقیت اسلامی را براساس خودباوری بگشاید. این مهم نیازمند استقلال‌مداری تمدن نوین اسلامی از رهگذر استکبارستیزی است. در واقع تمدن نوین اسلامی در عین غرب‌پژوهی و انفتاح تعاملی در قبال تمدن غرب، خواستار نفی جریان تحمیلی تک‌فرهنگی و یکسان‌سازی فرهنگی و مقابله با استعمار فرانو است که خواستار استیلای فکری بر جهان اسلام و استحاله فرهنگی آن است. تمدن نوین اسلامی در عین برخورداری از ویژگی چندفرهنگی در درون، خواستار مقابله با رویکرد هژمونیک و یکسان‌انگاره غربی برای ایجاد نظم جهانی تک‌قطبی و تک‌خطی و درصدد مقابله با قدرت‌هایی است که تنها به زبان ظلم سخن می‌گویند. به طور کلی، ظلم‌ستیزی، استعمارستیزی و نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری سرلوحه رویکرد تمدن نوین اسلامی را تشکیل می‌دهد. در این رهگذر، خودباوری مسلمانان و وحدت درون تمدنی آنان می‌تواند براساس احساس تهدید مشترک از سوی قدرت‌های استعماری و صهیونیسم بین‌الملل علیه مسلمانان شکل بگیرد. قدرت‌های استکباری که خواستار استعمار فکری و فرهنگی جوامع مسلمان براساس ترویج مصرف‌گرایی و اباحی‌گری مفرط با تکیه بر انسان‌مداری و کشتن خدا به تعبیر نیچه‌ای آن هستند و درصدد تضعیف و تفرقه در جهان اسلام و تصاعد بحران‌های قومی و سیاسی ناشی از رهگذر دامن زدن به تفرقه شیعه و سنی برآمده‌اند، اجرای نظم نوین جهانی مبتنی بر تحمیل سلطه هژمونیک غرب بر دیگر تمدن‌ها را وجهه همت خود قرار داده‌اند. بنابراین مقابله با قدرت‌های استکباری یکی دیگر از ابعاد خودباوری فرهنگی مسلمانان را تشکیل می‌دهد. (دهشیری، ۱۳۹۳: ۱۰۴).

ز- تکثرپذیری وحدت‌گرا

تمدن نوین اسلامی با تکیه بر اصل "وحدت در عین کثرت" بر این باور است که هیچ اصلاح اجتماعی جز از طریق پذیرش تنوع و تکثر سلیق میسر نیست و تنوع موجود در جهان اسلام یک سرمایه تمدنی به شمار می‌آید. بنابراین تمدن نوین اسلامی در عین تنوع‌پذیری، بر وحدت‌گرایی اخلاقی و عقلانی اسلام و احیای امت اسلامی براساس تقریب‌گرایی، فارغ از

قومیت، نژاد و جهت گیری‌های فرهنگی و سیاسی استوار است که از آن می‌توان به «وحدت پایدار» تعبیر کرد. رویکرد تکثرپذیری وحدت‌گرا بر این باور است که اختلاف بین مذاهب سیاسی نوعی تنوع و تکامل است نه تضاد. به این معنا که اعتقادات و تفکر مشترک، فرهنگ و تمدن مشترک و نظام اخلاقی مشترک بنیادهای وحدت مسلمانان را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، تقویت روابط درون تمدنی، سرزندگی کارکردی امت و تحکیم برادری جهانی در پرتوی «وحدت پایدار» بین مسلمانان امکان‌پذیر است همانگونه که وحدت الهی در پرتوی وحدت کیهان و هم‌پیوندی همگان خود را در تنوع و تکثر جوامع انسانی متجلی می‌بیند. پذیرش وحدت در راهبردها و تکرر در روش‌های حکومتی و نوع نظام‌های سیاسی در عین تاکید بر ابتدای حکمرانی اسلامی بر مشروعیت و مقبولیت مردمی نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز و همگرایی و هم‌نوایی را میان همه مذاهب اسلامی به ارمغان می‌آورد زیرا که بر توجه به نیازهای مشترک امت اسلامی و تقویت مناسبات میان مذاهب اسلامی استوار است. بعلاوه، با توجه به تغییر نسل‌ها در جهان اسلام که دائم در حال شدن هستند، توجه به گفتگوهای میان نسلی و ایجاد زمینه تعامل میان پیروان مذاهب می‌تواند جامعه اسلامی را به جهتی ایجابی و صلح‌آمیز رهنمون سازد و موجب گسترش تقریب‌گرایی و رفع تخاصم میان مسلمانان شود. (Mandaville & Silvestri, 2015: 1-13)

در عوض، رویکردهای تقلیل‌گرایانه به دین که با ناسیونالیسم و پان‌عربیسم مشوب شده است، آن را از نگرش جهانشمول به نگرش محلی فروکاست می‌دهد. لذاست که در صورت تکیه بر نقاط اشتراک فراقومی در جهان اسلام، دین می‌تواند به عنوان موتور محرک برای همگرایی‌های مختلف میان جوامع اسلامی در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی عمل کند (سیمیر و قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۹: ۱۲۹)

مبحث دوم: پیش‌نیازهای شکوفایی تمدن نوین اسلامی

برای نقش‌آفرینی تمدن نوین اسلامی در نظام تصمیم‌گیری جهانی شایسته است مواردی از قبیل: هنجارسازی، تعمیم ارزش‌های مشترک عینی و آرمان‌های مطلوب در فرهنگ جهانی، تکیه بر قدرت معنوی و تقویت معنویت‌گرایی و معناگرایی، پیوند دین و سیاست، احیای هویت تمدنی و نقش‌آفرینی اندیشه اسلامی در عرصه گفت‌وگوهای ساز و نظریه‌پردازی، نفی انگیزه‌های قومی و نژادی و پرهیز از دامن زدن به اختلافات مذهبی و فرقه‌ای و تبیین جهانشمولی اسلام در همه ساحات زندگی بشر مورد عنایت قرار گیرد لیکن در این مبحث تلاش می‌شود که پیش‌نیازهای اجرایی بالندگی تمدن نوین اسلامی شامل: توسعه عدالت‌محور، آموزش، همگرایی اعتدال‌محور و اهتمام به فضای مجازی مورد تاکید قرار گیرد:

الف- توسعه عدالت‌محور

عدالت به معنای «قرار دادن هر چیزی در جای خود» ارزشی مطلق اما طریقی است. اصول عدالت قواعدی عینی، مطلق، عام و فراگیر هستند و دریچه حقیقتی ماورایی را عرضه می‌دارند که معیار درستی و نادرستی طرز رفتار آدمیان است. بنابراین عدالت دارای ارزش ذاتی است و حقیقت نفس‌الامری به شمار می‌آید اما طریقت دارد چون از این طریق است که فضیلت‌های انسانی شکوفا می‌شود و جامعه مسیر خیر و صلاح را می‌پیماید. در واقع، عدالت بر مدار اصول و مفاهیم فطری استوار است زیرا که مفهوم مشترک انسانی است و ناشی از امور ثابتی است که در سرشت انسان به ودیعت نهاده شده است. از این‌رو، تمدن نوین اسلامی اساس توسعه را بر عدالت اجتماعی و نفی تبعیض نژادی یا قومی و ریشه‌کنی فقر برای بر ساختن آینده‌ای امت‌محور

قرار داده است.

در صورت توسعه عدالت محور است که تمدن نوین اسلامی قادر است آینده‌ای را رقم زند که مفاهیم خطی پیشرفت را با مفاهیم دوری توسعه در بستر زمان همبسته و همپیوند سازد، و رشد اقتصادی را با توزیع اقتصادی، تعالی معنوی و توسعه سیاسی همگون و سازگار گرداند. توجه به حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان و تقویت جامعه مدنی برای پاسخ دیالکتیکی آن به نقش‌آفرینی اسلام سیاسی و رعایت کرامت انسانی و ارتقای معنویت آگاهی و در نهایت رعایت اعتدال و توازن در جامعه یعنی دوری از افراط و تفریط از جمله پیامدهای توسعه عدالت‌محور است که موجب برقراری نوعی موازنه صحیح در مناسبات اجتماعی براساس شایسته‌سالاری و فضیلت‌مداری می‌شود. (Enayat, 1982:129)

ب- آموزش

نقش آموزش در بالندگی تمدن نوین اسلامی انکارناپذیر بوده است زیرا عمق پیام واقعی اسلام با علم‌آموزی عجین بوده است. آموزش مناسب می‌تواند زمینه جامعه‌پذیری مطلوب را براساس اخلاقیات و اندیشه خلاق، سازنده و انتقادی، پیوند اخلاق و مذهب در نظام آموزشی و تقدیم تربیت بر تعلیم به گونه‌ای فراهم سازد که امت اسلامی بتواند آگاهانه جایگاه خود را بازباید. آموزش را می‌توان یکی از راهکارهای انتقال هنجارها و ارزش‌های منحصر به فرد فرهنگی و شناساندن فرهنگ و تمدن اسلامی به جامعه بین‌المللی دانست، به گونه‌ای که بر برداشت‌ها، ادراکات، افکار، انگاره‌ها، ایده‌آل‌ها، ارزش‌ها، ایستارها و باورهای دیگر تمدن‌ها تاثیر مثبت گذارد.

با توجه به پیشینه و پیشگامی تمدن اسلامی در یادگیری و تحقیق و درنوردیدن مرزهای دانش، نقش آموزش را می‌توان در رشد درخشان و سریع تمدن اسلامی برجسته دانست. به ویژه آنکه از مسجد تا بیمارستان و از رصدخانه تا مدرسه همواره مکانی برای یادگیری مسلمانان بوده است. در این رهگذر، پیوند نظام آموزشی مدرن و سنتی در کشورهای اسلامی می‌تواند تمام ظرفیت آموزشی جهان اسلام را به منصفه ظهور برساند. توجه به دانشگاه تمدن ساز به عنوان نهاد فرهنگی علاوه بر نهادی آموزشی و پژوهشی، می‌تواند زمینه تربیت نسل جدیدی از شهروندان مسلمان و مسوولیت‌پذیر را فراهم آورد که ضمن دین آگاهی خواستار احیای عقل بر اساس حکمت یا حقیقت و با الهام از وحی الهی هستند.

در این رهگذر، شایسته است تمدن غربی مساهمت و مشارکت پیشین تمدن اسلامی را در عرصه‌های علمی و آموزشی به رسمیت بشناسد. همان‌گونه که مقتضی است تمدن نوین اسلامی با اتکا به آموزه‌های دینی و علمی و دانش فنی و تخصصی، قابلیت خود را در برقراری پیوند میان گذشته، حال و آینده به منصفه ظهور رساند. بدین معنا که از گذشته تاریخی برای رقم زدن آینده‌ای روشن استفاده کند. تمدن نوین اسلامی با توجه به نظام آموزشی همپیوند بین مراکز علمی مدرن و سنتی و روش‌های تدریس ابتکاری موجود در هر کدام و با عنایت به ماهیت جهانشمول خود می‌تواند بقیه جهان را تحت تاثیر قرار دهد. همان‌گونه که با دیگر تمدن‌ها به تعامل علمی و آموزشی بپردازد. در این صورت است که نخبگان مسلمان می‌توانند به تصویرسازی مناسب از تمدن نوین اسلامی همت گمارند و با اتکا به دیپلماسی علمی و آکادمیک موجبات ارتقای قدرت نرم جهان اسلام را فراهم آورند.

ج) همگرایی اعتدال‌محور

رویکرد اعتدالی تمدن نوین اسلامی را می‌توان به معنای رعایت توازن و پرهیز از افراط و تفریط در ساختارها دانست. از

آنجا که قرآن کریم ویژگی امت اسلامی را «امت وسط» می‌داند (سوره بقره، آیه ۱۴۳) و از راه راست به عنوان راه میانه یاد کرده است (سوره قصص، آیه ۲۲) و پیامبر اکرم (ص) نیز سیره خود را بر میانه‌روی و اعتدال در امور قرار داده‌اند، مشی اعتدالی از رهگذر تلاش برای یافتن یک راه‌حل اصولی و منطقی و اقدام سنجیده با تدبیر و تفکر و بهره‌گیری از قدرت منطق و استدلال به عنوان منبع عظیم قدرت نرم می‌تواند موجب ایجاد روابط جدیدی بر پایه فرهنگ توسعه و توسعه فرهنگی و تولید ایده‌ها و گفت‌وگوهای جدید فرهنگی برای تنظیم قواعد و هنجارهای بین‌المللی شود. تاکید بر هم‌افزایی و هم‌تکمیلی فرهنگ‌ها و اهتمام به مشترکات فرهنگی در عین احترام به تنوع فرهنگی می‌تواند فرهنگ اعتدال و صلح را در سطح بین‌المللی نهادینه سازد و زمینه تقویت فرهنگ تقریب بین مذاهب اسلامی را همزمان با تقارب با دیگر ادیان الهی فراهم آورد. در این رهگذر، ترویج شیوه تعامل با دیگران براساس نفی افراطی‌گری و مقابله با جریان‌های ارباب و ارباب و تکفیر و مبارزه با گرایش‌های فکری افراطی، تندرو و تروریستی می‌تواند چهره‌ای متعادل را از تمدن نوین اسلامی عرضه دارد و نقش موثری را در ذهنیت‌سازی ایجابی نزد افکار عمومی بین‌المللی ایفا نماید.

اعتدال‌محوری با تکیه بر منافع مشترک و متقابل و نهادینه سازی همکاری‌های درون‌تمدنی و تقویت گفتگوی مسلمانان با یکدیگر موجب تقویت همگرایی جهان اسلام براساس بازیابی اصول مورد توافق می‌شود و زمینه انسجام و یکپارچگی تمدنی را فراهم می‌آورد. همگرایی اعتدال‌محور در تمدن نوین اسلامی موجب گسترش همبستگی میان مذاهب اسلامی با یکدیگر و از بین بردن خصومت و تعصبات فرقه‌ای میان پیروان مذاهب اسلامی می‌شود.

د- اهتمام به فضای مجازی

در دنیای کنونی با توجه به درهم‌تنیدگی نظام اطلاعاتی و ارتباطاتی در عصر جهانی شدن، انسان‌ها در اثر فناوری ارتباطات این امکان را به دست آورده‌اند که بدون واسطه با یکدیگر سخن گویند، ارتباط برقرار کنند، از افکار و دیدگاه‌های هم مطلع شوند و بر یکدیگر تاثیر گذارند. همین قدرت جادویی رسانه‌های نوین است که آنها را به سلاح موثر فرهنگی بدل کرده است. تمدن نوین اسلامی قابلیت آن را دارد که با بهره‌گیری از فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به تبیین ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی در جامعه بین‌المللی مبادرت کند. ارتباط معنادار تمدن نوین اسلامی با مخاطبانش و نفوذ معنوی و فکری در آنان به گونه‌ای که اقتناع عقول و جذب مخاطبان را در پی داشته باشد، موجبات شکل‌گیری شهروندان شبکه‌ای (Netizens) را در دنیای جهانی شده فراهم می‌آورد. در این رهگذر، مخاطب‌پژوهی در فضای مجازی به عنوان فرآیندی ارتباطی با عنایت به منابع و نیازهای مختلف درون تمدنی و توجه به افکار عمومی بین‌المللی از اهمیت خاصی برخوردار است. (حقیقت، ۱۳۷۶: ۴۳۳)

ارائه اسلام به عنوان مدلی آلترناتیو که بر رحمانیت، تکثرپذیری، اجتماع‌محوری و قدرت نرم استوار است، می‌تواند دو فضای واقعی و مجازی را به یکدیگر پیوند دهد و بذریه‌های جامعه کیهانی را در پهنه گیتی بگستراند. این مهم نیازمند اهتمام به کثرت ارتباطات و مبادلات و افزایش تحرک و مشارکت در فضای مجازی با تکیه بر اشاعه باورهای وحیانی و ارزش‌های اخلاقی و با بهره‌گیری از روش‌ها و مهارت‌های ارتباطی خلاق و سازنده با مخاطبان است. تمدن اسلامی می‌تواند با عملیات نرم‌افزاری به‌ویژه بهره‌گیری از فضای مجازی و شبکه‌های ماهواره‌ای و ابزارهای نوین رسانه‌ای به افکار عمومی بین‌المللی جهت دهد و با ترویج اسلام معتدل و عقلانی و تمدن‌ساز به سازماندهی ادراک نخبگان سیاسی و گروه‌های اجتماعی بین‌المللی بپردازد. در عین آنکه با انگاره‌سازی تهاجمی علیه استکبار جهانی به سوق دادن فضای اطلاعاتی در جهت افکار عمومی

جهانی بپردازد. چنین رویکردی موجب تغییر ذهنیت‌ها و اندیشه‌ها و تصویرسازی مثبت، انتقال موثر پیام، مدیریت زمان در فرآیند مخاطب‌پژوهی و فتح فضاهای آینده با توجه به ارتباطات مدرن و فناوری‌های نوین ارتباطی می‌شود. نقش بی‌بدیل فناوری‌های نوین در شبکه‌سازی اجتماعی و فرهنگی و انتقال پیام تمدن نوین اسلامی و نمایاندن دستاوردهای علمی، اندیشگی، اجتماعی و سیاسی آن به نخبگان جهان در فراسوی مرزهای بین‌المللی فرصتی است که بهره‌گیری از آن موجب تقویت ظرفیت تمدن نوین اسلامی در دنیای مجازی می‌شود.

مبحث سوم: چالش‌های فراروی تمدن نوین اسلامی

مهم‌ترین چالش فراروی تمدن نوین اسلامی را می‌توان حاکمیت رویکرد سیاسی - ایدئولوژیک بر رویکرد تمدنی - فرهنگی دانست که زمینه استفاده از ظرفیت فرهنگی جهان اسلام را به حداقل می‌رساند. این چالش‌ها هم می‌تواند ذهنی و نظری و هم عینی و عملی باشد که زمینه راهبردهای تقریبی و همگرایی درونی را تضعیف می‌سازد و نقش‌آفرینی تمدن نوین اسلامی در معادلات بین‌المللی را با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌سازد. لذا شایسته است ذیلاً چالش‌های پیش‌روی تمدن نوین اسلامی شامل: تفرقه درون تمدنی، درک نامتوازن از دین، تهاجم تمدنی غرب و نظام‌های آموزشی و شناختی متعارض مورد واکاوی و امعان نظر قرار گیرد.

الف- تفرقه درون‌تمدنی

ظهور مکاتب مذهبی متعدد که مباحثه با یکدیگر را بر نمی‌تابند و حتی برخی در تکفیر دیگران تردیدی به خود راه نمی‌دهند منجر به تقابل در درون امت اسلامی و تقسیم آن به گروه‌ها، فرقه‌ها و اردوگاه‌های مختلف شده است. تکیه بر نقاط افتراق و تفاوت به جای اهتمام به نقاط اشتراک و وحدت نظر میان مسلمانان علاوه بر فقدان تلاش‌های هماهنگ و نبود راهبرد جمعی از سوی مسلمانان برای مقابله با مشکلات جهان اسلام، از جمله فلسطین و داعش، زمینه‌ساز تفرقه درون تمدنی شده است. البته این تفرقه درون‌تمدنی می‌تواند ناشی از جنگ نرم برونزا علیه جهان اسلام باشد که برخاسته از رهیافت‌های گوناگون «نفوذ و استحاله» و «شبیخون فرهنگی» برای ایجاد شکاف‌های مذهبی و قومی در تمدن اسلامی است.

ب- درک نامتوازن از دین: فقدان توازن در درک دین میان مخاطبانی که تصویری خشونت‌آمیز و تراژیک از اقدامات افراطی دارند، موجب بازنمایی نامطلوب از دین در جامعه جهانی به عنوان مروج افراطی‌گری و تروریسم شده است. این مهم از آن‌روست که افراد به ظاهر دیندار، یکسری اقدامات افراطی را به نام خدا مرتکب شده‌اند. (Joanna Kulska, 2015)

در حالی که برخی نویسندگان اشاره به «بازگشت»، «احیا» یا «نوزایی» دینی می‌کنند، (Thomas, 2005; Petito, Hatzopoulos, 2003; Fox2001) دیگران معتقدند که به کشف «واقعیتی نهفته» مبادرت ورزیده‌اند که همیشه موجود بوده است، اما به تازگی نمایان‌تر شده است. (Haynes, 2006:539)

در طول دو دهه اخیر ابتکارات متعددی صورت پذیرفته تا درکی متوازن از نقش‌هایی را آرایه دهند که توسط دین در عرصه جهانی ایفا می‌شود. گرچه فضیلت صلح طلبانه دین کمتر از جنبه خشونت‌آمیز آن عرضه شده است. (Appleby, 2000:122)

مفهوم «ابهام مقدس» (Ambivalence of the Sacred) که توسط اسکات اپل بای مطرح شده، به گونه‌ای گسترده به رسمیت شناخته شده است. مارک گوپین دین را «خالق و نابودکننده صلح» می‌نامد (Gopin, 2012:271-279) و جوزه کاسانووا به این

پدیده به عنوان «چهره ژانوس (دو چهره)» دین اشاره می‌کند. (Casanova, 1994:4) دین بدون تردید یک شمشیر دولبه است. اما به نظر می‌رسد که هر تحلیلی که در باره نقش های مختلف دین در عرصه روابط بین‌الملل ارائه می‌شود غالباً یکسویه است و رویکردی که عامل دینی را به رسمیت می‌شناسد تا حدودی مستغرب قلمداد می‌گردد. با وجود این، هنوز چهره دومی از فعالیت‌گری مذهبی و نگاه جهانی ایمان‌محور وجود دارد که صلح‌سازان دینی را قادر می‌سازد تا منازعات لاینحل را حل و فصل نمایند. شایان ذکر است که بسیاری از مفاهیم غیرسیاسی از قبیل: مصالحه و آشتی و بخشش و رواداری که در علوم اجتماعی طی دهه های اخیر توسعه یافته است بیشتر در دیدگاه‌های جهانی دینی ریشه داشته و به آن مرتبط است.

زمانی که در سال ۱۹۹۴ دوگلاس جانستون و سینتا سامپسون کتاب خود با عنوان «دین، بعد مفقود حکمرانی» را به رشته تحریر درآوردند آنان واقعیتی را کشف کرده بودند که برای مدتهای مدید وجود خارجی داشت گرچه تا آن زمان درک نشده بود یا به گونه‌ای نظام‌مند برای مخاطبان وسیع‌تری ارائه نشده بود. در زمان انتشار اثر مزبور، نقش دین و عوامل دینی در حل منازعات و بازسازی روابط بین جوامع در حال ستیز تنها برای گروه محدودی از متخصصان دخیل در صلح‌سازی طی سالها یا دهه‌های اخیر شناخته شده بود.

از رهگذر بیان "گزارش‌های ناگفته" از صلح‌سازی‌های دینی از دهه ۱۹۹۰ مردم بیشتری در سراسر جهان تشویق به نشان دادن چهره کمتر شناخته شده دین شدند. واقعیت صلح‌سازی دینی به تدریج در مرای و منظر صاحب‌نظران قرار گرفت تا بر مقابله با خشونت دینی تاکید بیشتری شود زیرا تا آن زمان گفتمان خشونت‌مدار بر روابط میان دین و امور جهانی حکمفرما بود. (Hertog, 2012:12)

دوگلاس جانستون و سینتیا سامپسون موارد متقاعدکننده بیشتری را از تعهد دینی در خدمت صلح ارائه کرده‌اند که می‌توان آن را نمایانگر گذار از رویکرد واقع‌گرایانه به سوی رویکرد دین‌مدار دانست.

عرصه صلح‌سازی دینی در هزاره سوم با انتشار آثار عمده‌ای مورد تاکید قرار گرفته که بر پیچیدگی حضور دین در عرصه جهانی تاکید دارد و بیانگر گرایش آن به دو طیف خشونت و صلح است. دو اثر عمده در این حوزه نشانگر توسعه قلمروی مزبور هستند؛ (Hertog, 2010:1) یکی کتاب "ابهام مقدس: دین، خشونت و سازش" توسط اسکات اپل بای (Appleby, 2000) و دیگری کتاب مارک گوپین با عنوان «بین آدم و آرماگدون: آینده ادیان جهانی، خشونت و صلح» (Gopin, 2000) است.

تقریباً از سال ۲۰۰۰، عرصه صلح‌سازی دینی به عنوان یک قلمروی آکادمیک از طریق توسعه مجموعه‌ای از ادبیات، کنکاش صاحب‌نظران دانشگاهی، ایجاد مراکز تحقیقاتی، سازماندهی رشته‌های مجزا و واحدهای درسی خاص تجلی یافته است. (Hertog, 2010:1) امروزه، رشته‌های مجزا درباره صلح‌سازی دینی توسط مراکز تحقیقاتی پیشرو عرضه می‌شوند. از یکسو، شناسایی قلمروی مزبور اساساً تا حدودی ناشی از توجه فزاینده‌ای است که به نقش دین در فضای عمومی به طور کلی معطوف شده است. از سوی دیگر، این مهم نتیجه تلاش قابل توجه برخی بازیگران دینی و کارآمدی آنان بوده است. آگاهی رو به رشد در باره اینکه چگونه بعد دینی برای برقراری صلح طولانی‌مدت ضروری بوده است، منجر به توسعه روابط بین صلح‌سازان دینی و غیر دینی شده است، به گونه‌ای که به حل و فصل منازعات در عرصه‌های نظری و عملی نزدیک شده است. سازمان‌های مردم‌نهاد و سازمان‌های بین‌المللی و مراکز دانشگاهی که زمانی با موضوعات دینی فاصله می‌گرفتند یا دین را به عنوان پیشران خشونت قلمداد می‌کردند، (Hayward, 2012a: 1) به گونه‌ای فزاینده جوامع و نهادهای دینی را به عنوان شرکای خود در عرصه

صلح‌سازی دخیل کرده‌اند. به گفته کاترین هرتوگ در سال‌های اخیر ابتکارات صلح‌سازی دینی، آشکارتر، اضطراری‌تر، پرشمارتر و شناخته‌شده‌تر شده‌اند. (Hertog, 2010: XV)

مباحث معناگرایانه صلح‌سازی دینی را به عنوان امری منحصر به فرد و متمایز دانسته‌اند و آن را به عنوان قلمروی تخصصی در حوزه مطالعه صلح و منازعه قلمداد نموده‌اند. (Matyok, Flaherty, 2014: 5) همزمان، دین به عنوان شالوده رویکرد وسیع‌تر و چند رشته‌ای به منازعه و مظهر برقراری صلح مثبت، صرفاً به معنای فقدان جنگ نیست بلکه زمینه استقرار همزیستی در درون جامعه و ایجاد یک نظم اجتماعی و بالمآل توسعه تمامی جامعه را امکان‌پذیر می‌سازد. بسیاری از قلمروهای معنوی موجود کمک به مطالعه صلح‌سازی دینی می‌کنند و مطالب زیادی را از آن برمی‌گیرند. صلح‌سازی دینی به یک قلمروی مطالعاتی میان رشته‌ای تبدیل شده است که دارای قلمروهای مشترکی است که به الهیات و فلسفه محدود نمی‌شوند بلکه حوزه‌هایی از جمله جامعه‌شناسی، روانشناسی، حقوق، ارتباطات و رشته‌های دیگر را نیز در بر می‌گیرند. (Hertog, 2010:8-9)

اکنون مطالعات صلح با مفاهیم دینی درآمیخته شده است. موضوعاتی از قبیل مصالحه، صلح، عدم خشونت، و روابط مسالمت‌آمیز مثال‌هایی از آن دست است. به عنوان مثال، مصالحه از سنت دینی نشأت گرفته و سپس جنبه سکولار به خود گرفته است. اکنون تغییرات پارادایمی در حال پدیداری است. (Van Antwerpen, 2008:25-47)

اگر دین می‌تواند بعد مفقود حکمرانی قلمداد شود همچنین می‌تواند پدیده‌ای به شمار آید که در عرصه مطالعات صلح و ستیز بیشتر از دیگر واقعیت‌ها کم‌اهمیت انگاشته شده است، استدلال‌هایی وجود دارد که بیانگر آن است که دین دیگر نمی‌تواند به عنوان عاملی عمده در صلح‌سازی نادیده انگاشته شود. راه به سوی صلح در ادیان ابراهیمی ریشه دوانده است و به ما توجه به دیگران را می‌آموزد. اسلام به عنوان دینی که بر صلح تأکید دارد ابتکارات صلح‌سازی خود را توسعه بخشیده است. (Matyok, Flaherty, 2014:2)

بر اساس گونه‌شناسی دیوید استیل، صلح‌سازی دینی می‌تواند از سوی بازیگران بومی و بیرونی، افراد و نهادها، کمیسیون‌های فوق‌العاده، سازمان‌های بین‌دینی، رهبران دینی دارای انگیزه‌های سیاسی و رهبران سیاسی دارای انگیزه‌های دینی صورت گیرد. آنها نقش‌های متعددی را ایفا می‌کنند که می‌تواند شامل: ناظر، مربی، آموزگار، طرفدار و میانجی باشد. (Sampson, 1997: 279-280) به نحوی که در دو سطح محلی و جهانی به عنوان بازیگران عمده فراملی به شمار آیند. (Haynes, 2011: 178-188)

نقش آفرینان دینی با برخورداری از انگیزه اعتقاد ایمانی خود را به عنوان افراد مومنی می‌دانند که باید «تعقیب‌کنندگان صلح» باشند. (Smock, 2001:2) آنها تعهد خود را در راستای ایفای مسئولیت برای تامین مقاصد معنوی می‌دانند. بنابراین در فعالیت‌های صلح‌سازی و برقراری روابط درگیر می‌شوند.

بازیگران دین‌محور برای اقدام در عرصه‌هایی که دیپلماسی سنتی از محدودیت برخوردار است کارآمدی بیشتری را از خود بروز داده‌اند. دین بهتر می‌تواند دیپلماسی دوستی و مودت برقرار سازد و به عنوان واسطه بین طرف‌های منازعه عمل کند تا زمینه تحقق دوستی، گفتگو و انعطاف را فراهم آورد. (Riccard, 2013: 12)

دین می‌تواند تقویت‌کننده ابتکارات از پایین به بالا (Bottom-Up Initiatives) باشد. در این فرآیند، رهبران دینی محلی نقش آفرین هستند. کارآمدی آنها ناشی از جایگاهی است که در جوامع خود دارند. اغلب آنان افراد دینی محترمی هستند که دارای جایگاهی شناخته شده در جوامع خویش هستند. آنان به عنوان افراد معتبر و قابل اطمینان و معتمد قلمداد می‌شوند. آنان

عضوی از جامعه به شمار می آیند که در درک آلام مردم سهیم هستند. (Little, 2007:5)

مادلین آلبرایت درباره سازمان‌های اعتقادمحور معتقد است که آنان در مقایسه با حکومتها دارای منابع بیشتر، پرسنل ماهرتر، تجربه و تعهد بیشتر و موفقیت بیشتر در برقراری مصالحه هستند. (Albright, 2007:77)

اهمیت بعد فرهنگی در عرصه حل و فصل منازعه و صلح‌سازی عمدتاً ناشی از بعد دینی بوده است، که بر قدرت نرم تاکید داشته است. یک رویکرد رابطه‌ای (Relational Approach) به منظور بازسازی روابط همواره بنیادی برای صلح‌سازی دینی بوده است زیرا این راهی است که بسیاری از ادیان نسبت به افراد و روابط بین مردم در پیش گرفته اند. (Cox, Philpott, 2003:31-40)

مهم‌ترین چالش پیش روی تمدن نوین اسلامی درک نامتوازن مخاطبان غیر مسلمان از دین است که بیشتر برآمده از تصویر خشونت‌آمیز و تراژیک اقداماتی است که دینداران به نام خدا مرتکب شده‌اند. همان‌گونه که اسکات اپل‌بای خاطر نشان ساخته است در آغاز هزاره سوم بخش عمده‌ای از مشکل آن است که چگونه دین بازنمایانده می‌شود. گزارشگران و مفسران گاهی اوقات انگیزه‌های دینی و جنبه‌های معنوی فعالیت‌های صلح‌سازان را نادیده می‌انگارند. (Appleby, 2000:122) دین به گونه‌ای گمراه‌کننده با عطف توجه بیشتر به کسانی عرضه می‌شود که به نام دین اقدام به کشتن دیگران می‌کنند و نه به نام کسانی که در راه برقراری صلح تلاش می‌کنند. آنان بیشتر افراطی‌گری دینی و تروریسم را ناشی از نقش دین در روابط بین‌الملل قلمداد می‌کنند. دانش و شناخت آنان در باره دین به عنوان راه‌حل مشکلات موجود در سیاست جهانی به جای اینکه منبع مشکل قلمداد شود غالباً محدود است. البته نمی‌توان مردم را سرزنش کرد که در باره فعالیت‌های صورت گرفته توسط بازیگران دینی در عرصه حل و فصل منازعه و صلح‌سازی آگاهی چندانی ندارند زیرا که آنها بیشتر شاهد اقدامات خشونت‌آمیز داعش و بوکوحرام بوده‌اند که توسط رسانه‌های جهانی عرضه می‌شود. با وجود این، هم محافل دانشگاهی و هم رسانه‌ها باید تشویق شوند که به رغم آنکه داعش و بوکوحرام اقدام به کشتارهای وحشیانه می‌کنند همزمان افراد و سازمان‌های انگیزه‌مندی وجود دارند که به حفظ زندگی مردم کمک می‌کنند و زندگی خود یا زندگی خانواده‌های خود را برای حفظ زندگی سایر انسان‌ها به خطر می‌اندازند. (Lederach, 2014: 17-28)

ج- تهاجم تمدنی غرب

تمدن غربی با تکیه بر سه دکترین اساسی: دموکراسی، آزادی فردی و اقتصاد بازار آزاد نوعی تصویر خودساخته رهبری در نظم جهانی تک‌قطبی و تک‌خطی را بر ساخته است و با دستکاری سیاسی و تبلیغاتی رسانه‌ها موجی از اسلام‌هراسی را علاوه بر به راه انداختن جنگ اقتصادی و فرهنگی علیه جهان اسلام با هدف مشوه جلوه دادن تصویر اسلام و تحمیل هژمونی خود در جامعه بین‌المللی به راه انداخته است. در این رهگذر، تمدن غربی با تعرض به مسلمانان از طریق تقویت صهیونیسم موجب تقابل و صف‌بندی دنیای اسلام در برابر دنیای غرب شده است. (حافظ‌نیا، ورزقانی، ۱۳۸۶: ۱۰۲-۷۷) نظریه برخورد تمدن‌ها بین اسلام و غرب در اندیشه ساموئل هانتینگتون بر این باور استوار است که نظام فکری غرب با ادعای جهانشمولی خود معتقد است که فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و ایده‌آل‌های تمدن غربی پیشرفته‌ترین نوع دستاورد بشری است و مدعی است که نظام‌ها و نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب سرنوشت نهایی بشریت قلمداد می‌گردند. این ادعا دارای محتوایی تهاجمی است

که بر خودبرتربینی و اعتقاد به برحق بودن خود استوار است و پیامد آن این است که تمدن غربی خود را مجاز می‌داند که برای گسترش دستاوردهای خود به کلیه ابزارها از جمله: تسلط، کنترل و اشغال با صرف میلیون‌ها دلار مبادرت ورزد. این به معنای آن است که تمدن غربی خود را تمدن اصلح در فرآیند تنازع بقا و داروینیسیم اجتماعی قلمداد می‌کند و به خود حق می‌دهد که دیگر تمدن‌ها را در فرآیند گزینش طبیعی خاموش و حذف کند. ریشه برخورد واقعی در وجود دو تفکر جهانشمول نهفته است: یکی تمدن غربی و دیگری تمدن اسلامی. تمدن اسلامی با برخورداری از نظام اعتقادی جهانشمول که پیام قرآنی را خطاب به تمامی جهانیان عرضه می‌دارد در قبال توسعه جهانشمول تمدن غربی ایستاده است. چنین تقابل دو تفکر جهانشمول را می‌توان بنیاد دیالکتیک منازعه معاصر دانست. (Huntington, 1993: 22-49)

د- نظام‌های آموزشی و شناختی متعارض

عدم تعامل دو نوع نظام آموزشی نوگرا و سنت‌گرا موجب تعارض در نظام آموزشی و شناختی جهان اسلام شده است. نظام آموزشی نوگرا فاقد هرگونه رهنمود دینی و جهت‌گیری اخلاقی است. در حالی که نظام آموزشی سنت‌گرا فاقد توانایی آماده‌سازی جامعه برای پذیرش مسئولیت‌های ناشی از زندگی در دنیای جهانی شده است. نظام آموزشی نوگرا صرفاً دانش عینی در معنای تقلیل‌گرای آن است. در حالی که نظام آموزشی سنت‌گرا دانشی ترکیبی و ارزش‌بنیان است که مبتنی بر تعهد ایمانی به درک جهان است. نظام آموزشی نوگرا خواستار انقطاع از پیشینیان و از اصول مبتنی بر وحی و معنای جهانشمول آن است و تجلیات دینی و الهی را در تعارض با اصول انسان‌محوری می‌داند در حالی که نظام آموزشی سنت‌گرا مدرنیسم را فاقد اصول ثابت می‌داند؛ چرا که طبیعت بشر آن قدر متغیر و بی‌ثبات است که نمی‌تواند بنیانی برای پایه‌ریزی نظام آموزشی قلمداد شود. بنابراین یک شیوه فکری مدرنیستی نمی‌تواند از سطح بشری فراتر برود و یا دارای اصول پایدار باشد، مضافاً آنکه آموزش مدرن با تکیه بر بوروکراسی آموزشی، به تهی شدن انسانیت منجر می‌شود و در حال نابود کردن بشریت به نام بشریت است. در مقابل، اندیشمندان مسلمان سنت‌گرا وحی را به عنوان منبع اولیه شناخت و نه صرفاً به عنوان ابزاری برای یادگیری حقوق و اخلاق مرتبط با زندگی فعال بشری می‌دانند و آموزش ارزش‌مدار را موجب معنا بخشیدن به زندگی انسان محسوب می‌دارند. یک اندیشمند مسلمان قدرت عقل را برای دانستن پذیرفته است اما این عقل مرتبط با وحی و فطرت بشری است. اما معتقدان به نظام آموزشی نوگرا معتقد به استقلال عقل از وحی و الهام فکری هستند. آنان هم وحی و هم الهام فکری را به عنوان ابزار دانش رد می‌کنند. در این رهگذر، برخی اصلاحگران و احیاگران مسلمان درصدد برآمده‌اند تا نوعی سازگاری بین دو نظام آموزشی اسلامی سنتی و نظام آموزشی مدرن برقرار سازند، به این ترتیب که اسلام به عنوان محتوای ارزش‌مدار در آموزش و مدرنیته به عنوان سبک روشی شناخت و شیوه آموزشی مطمح نظر قرار می‌گیرند.

نتیجه‌گیری

با عنایت به آنچه گذشت مشخص شد که تمدن نوین اسلامی از رهگذر احیای ارزش‌هایی چون: عدالت‌محوری و عدالت‌گستری، توسعه و تعالی هم‌جانبه، پایدار و درونزا، اهتمام به عزت نفس، کرامت انسانی و آزادی‌های مشروع، خودباوری و استقلال‌گرایی، توسعه اخلاق‌محور، دین‌مدار و عدالت‌محور قابلیت آن را دارد که بلوک تمدنی واحدی را

تشکیل دهد. در واقع، تمدن نوین اسلامی با نگاهی جهانشمول و فراگیر برای حل معضلات جامعه بشری از جمله: بحران معنویت، راه حل آن را عمل بشریت به آموزه‌های اسلام می‌داند و بر این اعتقاد است که بحران بشریت در جهان مدرن ناشی از دور بودن از آموزه‌های اخلاقی و وحیانی است. مشکل زندگی انسان عصر مدرن آن است که بیش از حد بوروکراتیک و فن‌سالار است و در کشاکش مدرنیسم و پسامدرنیسم به انسان‌زدایی علاوه بر خدازدایی منجر شده است.

تمدن نوین اسلامی ضمن اهتمام به جنبه‌های مادی و معنوی انسان خواستار توازن در شیوه زندگی انسان معاصر است که البته با شیوه انسان‌گرایی سکولار و نگاه تنگ و تقلیل‌گرایانه اومانیسم "خودخواهی مقدس" را جایگزین خدامحوری انسان ساز نموده است. چنین شیوه زندگی مستلزم تدبیر در طبیعت، اعتقاد به جهان غیب، نظر افکندن انسان به سرشت وجودی خویش و ارتباط همدلانه و نوع‌دوستانه با هموعان خویش است. تمدن نوین اسلامی، به عنوان تمدنی مترقی و پویا، ضمن پای فشردن بر احترام به کرامت انسانی، دیدگاه‌ها و ایده‌های فرهنگ‌های مختلف را نادیده نمی‌انگارد بلکه تمدن بشری را به سان کاروانی می‌داند که در گذر زمان دچار تحول و گاه دگردیسی شده است و باید به جای مقابله با حرکت این کاروان یا همراهی با آن، راهکار تعامل نقادانه را از طریق برقراری توازن بین دو دیدگاه غرب‌ستیز و غرب‌پذیر برگزیند. با وجود این، به نظر می‌رسد که هرگز یک کاروان تمدنی در طول تاریخ بشریت وجود نداشته است بلکه تمدن‌های متعددی در فرآیند تاریخ بشری نقش‌آفرین بوده‌اند که در طول زمان دچار فراز و فرود شده‌اند. بنابراین تمدن نوین اسلامی در وهله نخست نیاز به ترسیم نقشه راهی دارد که بر شناخت ظرفیت‌های درونزا و مقابله با چالش‌های برونزا با تکیه بر ابزار عقل و دانایی استوار است. در زمره چالش‌های برونزا می‌توان به تلاش امپریالیسم غربی برای استعمار فکری، ترویج مصرف‌گرایی مفرط، اباحی‌گری و اسلام‌هراسی اشاره کرد تا هیاهوی خود را به عنوان تنها صدای خودخوانده در جامعه جهانی قلمداد کند. در مقابل، جهان اسلام با وجود تباین‌ها و تفاوت‌های مذهبی و سیاسی مسلمانان بیانگر یک هویت واحد و منحصر به فرد است که اختلاف‌نظرهای سیاسی میان دولت‌های اسلامی مانع از وحدت آن در سطوح مردمی و تمدنی نمی‌شود. اسلام پایه‌گذار تمدنی پویاست که ضمن نفی نظریه‌های مادی‌گرایانه و سکولاریستی سرمایه‌داری لجام‌گسیخته غربی، قابلیت آن را دارد که از طریق ارزش‌های جهانشمول خود، هویت امت اسلامی و شکوه گذشته تمدن اسلامی را به منصفه ظهور رساند و با فراهم آوردن فضایی برای دیدگاه‌های متنوع و با تکیه بر تمدن‌اندیشی به عنوان وجه معرفتی تمدن آگاهی، زمینه را برای اصلاح هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی موجود در غرب فراهم آورد و با بازتعریف نظام آموزشی مدرن و همبسته‌سازی آن با نظام آموزشی سنتی براساس اصول اطمینان‌بخش اسلام، روش‌هایی را متناسب با معیارهای اسلامی در قلمروهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنظیم کند تا جامعه جهانی به درکی مشترک از جایگاه اخلاق، دین و معنویت نایل آید.

در این فرآیند، کاربست دیپلماسی وحدت اسلامی از جایگاهی محوری در دستیابی به انسجام اسلامی در عین تکرپذیری فرهنگی برخوردار است. بدین منظور، شایسته است برای تحقق راهبرد وحدت در میان امت اسلامی در چارچوب تمدن نوین اسلامی سه اقدام عمده صورت پذیرد: نخست: شبکه‌سازی یعنی برقراری ارتباط هماهنگ و منسجم بین علمای اسلام چه در فضای واقعی و چه در فضای مجازی و نیز برگزاری جلسات منظم هم‌اندیشی و تبادل نظر بین‌نخبگان جهان اسلام. دوم: فرهنگ‌سازی و جریان‌سازی از رهگذر بهره‌گیری از رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و جریان ارتباطات و اطلاعات برای رساندن

پیام اسلام به گوش جهانیان و جهت دهی به افکار عمومی بین‌المللی و سوم؛ کادرسازی که این مهم از طریق آموزش نسل جوان و تلاش علمای مسلمان برای آموزش پیروان خود در مسیر وحدت و نیز تلاش برای گنجاندن مفاهیم وحدت‌آمیز در نظام آموزشی سنتی و پرهیز از بیان مطالب تفرقه‌آمیز در کتب دینی قابل تحقق است. بعلاوه، این مهم در درون تمدن اسلامی نیازمند نهادینه ساختن یک ابرسیستم فرهنگی است که بتواند بین تعالیم خانواده، گروه‌های همسال، گروه‌های مرجع، رسانه‌ها و جامعه پیوند و انسجام برقرار سازد و در روند مناسبات بین‌المللی مستلزم اتخاذ رویکرد تمدنی تعاملی است.

بر این اساس، تمدن نوین اسلامی از رهگذر معرفی ارکان هویت اصیل دینی و تمدنی، تحکیم هویت فرهنگی جهان اسلام و هویت‌سازی ایجابی در عین تقابل با نظام سلطه و استعمار فرانو، بازسازی و توسعه ظرفیت‌های رسانه‌ای و قدرت نرم‌افزاری، تقویت همکاری‌های علمی با دیگر حوزه‌های تمدنی، برنامه‌ریزی جامع و همه‌جانبه آموزشی، به کارگیری همه توانایی‌های فکری و فرهنگی جهان اسلام، اتخاذ سیاست‌های متعادل و متوازن بر اساس "آرمانخواهی واقع‌بینانه" و نظریه‌پردازی، اندیشه‌ورزی و تقویت جنبش نرم‌افزاری و تولید علم در سطح جهان می‌تواند به تصحیح محیط ادراکی - روانشناختی جامعه بین‌المللی بپردازد.

به نظر می‌رسد که برای تقویت تمدن نوین اسلامی باید تحولی مفهومی و عملی در پنج سطح تحلیل زیر صورت پذیرد:
 نخست، سطح تحلیل فردی که هر فرد با دیگران براساس اخلاق شایسته و احسان مدار، به برقراری ارتباط با هموعان همت می‌گمارد.

دوم، سطح تحلیل اجتماعی که بر تعامل جوامع مسلمان بر اساس همکاری فرهنگی و بازرگانی و تحکیم روابط دوستی و مودت تاکید می‌کند.

سوم، سطح تحلیل فکری - فرهنگی که بر تبادل اندیشه میان تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف براساس هم‌افزایی و هم‌تکمیلی فرهنگی تاکید می‌ورزد.

چهارم، سطح تحلیل سیاسی که بر ضرورت تعامل دولت‌ها با ملت‌ها و اهتمام رهبران سیاسی به خواست ملت‌های خود پای می‌فشارد

و پنجم، سطح تحلیل بین‌المللی که بر ضرورت تعامل تمدن اسلامی با دیگر تمدن‌ها بر مبنای منافع کل بشریت تاکید دارد. سطوح تحلیل فوق با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد تمدن نوین اسلامی که مشتمل بر فطرت انسان، فراگیری، چندمرکزی، تداوم و پویایی است موجب افزایش نقش تمدن نوین اسلامی در ورای مرزهای محلی و مستقل از دولت‌ها می‌شود. چنین روندی با افزایش اهمیت سیاسی دین در روابط بین‌الملل به افزایش تعاملات علمی و دینی و فرهنگی جوامع می‌انجامد که خود موجب تعامل فکری و فرهنگی اندیشمندان و نخبگان جهان اسلام با یکدیگر و نیز با تمدن غربی می‌شود. همچنین، تلاش‌های هماهنگ و اتخاذ راهبرد جمعی بر پایه عناصر مشترک و وحدت‌بخش جهان اسلام از جمله: اعتقادات و تفکر مشترک، نظام اخلاقی مشترک، روابط درون تمدنی پایدار بر پایه مشترکات تاریخی و فرهنگی و اعتقادی، برادری جهانی و دین‌مداری امت‌محور و بر پایه خرد و عقلانیت و بهره‌گیری از قدرت کلام و منطق گفتگو می‌تواند زمینه‌ساز تحقق آینده‌ای امیدبخش، ایجابی و صلح‌آمیز برای جهان اسلام در نظام بین‌الملل در حال گذار کنونی شود و با رقم زدن "هم‌افزایی فرهنگی"

در جهان مبتنی بر نوع و تکثر فرهنگ‌ها، موجبات تحقق "وحدت در عین کثرت" را فراهم آورد.

منابع

۱. افتخاری، سید عطاء الله، و فهیم ملک زاده، "جهانی شدن و اخلاق: راهبردهایی برای مقابله با خشونت و افراطی‌گری"، معاونت آموزشی و پژوهشی، بنیادهای دینی مقابله با خشونت و افراطی‌گری در عصر جهانی شدن، تهران: مرکز ملی مطالعات جهانی شدن، ۱۳۹۴، صص ۸۵-۶۹.
۲. حافظ نیا، محمدرضا و سید هادی زرقانی، "جایگاه جمهوری اسلامی ایران در نظام ژئوپلیتیک جهانی و منطقه‌ای"، فصلنامه راهبرد دفاعی (شماره ۱۸، زمستان ۱۳۸۶، صص ۱۰۲-۷۷).
۳. حافظ نیا، محمدرضا و سید هادی زرقانی، "چالش‌های ژئوپلیتیکی همگرایی در جهان اسلام"، پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۸۰، تابستان ۱۳۹۱، صص ۱۵۴-۱۳۹.
۴. خسرو شاهی، هادی، ۱۳۵۱، اسلام، دین آینده جهان، قم: انتشارات نسل جوان.
۵. دهشیری، محمدرضا، دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.
۶. سیمبر، محمدرضا و ارسلان قربانی شیخ‌نشین ۱۳۸۹، اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل: رهیافت‌ها و رویکردها، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، چاپ اول.
7. Albright, M. (2007) *The Mighty and The Almighty. Reflections on God, America and World Affairs*, New York: Harper Perennial.
8. Appleby, S.R. (2000), *The Ambivalence of Sacred. Religion, Violence and Reconciliation*, New York: Rowman and Littlefield, Publishers, Inc.
9. Brewer, J.D, Higgins, G.I. and Teeney, F. (2010) "Religious Peacemaking: A Conceptualization," *Sociology*, no. 44, March, pp. 1019-1037.
10. Casanova, J. (1994) *Public Religions in the Modern World*, Chicago: University of Chicago Press.
11. Cortright, D. (2008) *Peace. A History of Ideas*, Cambridge: Cambridge University Press.
12. Cox, B. and Philpott, D. (2003) "Faith-Based Diplomacy: An Ancient Idea Newly Emergent," *The Brandywine Review of Faith & International Affairs*, vol. 1, no. 2, Fall, pp. 31-40.
13. Cristini, H. (2007) "A Different Model for Solving Political Conflicts: A Comparative Study of Religions," *Peace & Change*, vol. 32, no. 4, September, pp. 573-589.
14. Fox, J. (2001) "Religion as an Overlooked Element of International Relations," *International Studies Review*, vol.3, no.3, Autumn, pp. 53-73.
15. Gopin, M. (2000) *Between Eden and Armageddon: Essays on the Future of World Religions, Violence and Peacemaking*, Oxford: Oxford University Press.
16. Gopin, M. (2012) "Religion as Destroyer and Creator of Peace: A Postmortem on Failed Peace Process," in Hoover, D.R. and Johnston, D.M (eds.) *Religion and Foreign Affairs. Essential Readings*, Waco: Baylor University Press.
17. Haynes, J. (2006) "Religion and International Relations in the 21st Century: conflict or co-operation?," *Third World Quarterly*, vol. 27, no.3, pp. 535-541.
18. Haynes, J. (2011) "Transnational religious actors and international politics," in *Religion, politics and international relations: selected essays*, New York: Routledge.
19. Hayward, S. (2012a) "Religion and Peace Building. Reflections on Current Challenges and Future



- Prospects,” United States Institute of Peace Special Report, no. 313, August, pp. 1-12.
20. Hayward, S. (2012b) “Use Cooperative Conflict Resolution. Christian reflection,” in: Thistlethwaite, S. B. (ed.) *Interfaith Just Peacemaking. Jewish, Christian and Muslim Perspectives on the New Paradigm of Peace and War*, New York: Palgrave Macmillan.
 21. Hertog, K. (2010) *The Complex Reality of Religious Peacebuilding. Conceptual Contributions and Critical Analysis*, New York: Rowman and Littlefield Publishers.
 22. [Huntington, Samuel P.](#), *The Clash of Civilizations?*, in "[Foreign Affairs](#)", vol. 72, no. 3, Summer 1993, pp. 22–49
 23. Inayatullah, Sohail, *Islamic Civilization in Transition: Creating a Post - Western Civilization*, *Journal Global and Strategis* (vol.5, No.2, 2011), 103-117
 24. Jeffery, R. (2008) “To Forgive the Unforgivable? Evil and the Ethic of Forgiveness in International Relations,” in: Jeffery, R. (ed.) *Confronting Evil in International Relations: Ethical Responses to Problems of Moral Agency*, New York: Palgrave Macmillan.
 25. Johnston, D.M. and Sampson, C. (1994) *Religion, The Missing Dimension of Statecraft*, Oxford: Oxford University Press.
 26. Kulska, joanna (2015) *A Balanced Perception of Religion in International Relations*, E- *International Relations*
 27. Lederach, J.P. (2014) “The Threat to My Only Child,” in: Lederach, J.P. *Reconcile: Conflict Transformation for Ordinary Christians*, Pennsylvania: Herald Press.
 28. Little, D. and Tanenbaum Center for Interreligious Understanding Program on Religion and Conflict Resolution (2007), “The Peacemakers in Action,” in: *Peacemakers in Action. Profiles of Religion in Conflict Resolution*, Cambridge: Cambridge University Press.
 29. Mandaville, P. and Silvestri, S. (2015) “Integrating Religious Engagement into Diplomacy: Challenges and Opportunities,” *Issues in Governance Studies*, no. 67, January, pp. 1-13.
 30. Matyok, T. and Flaherty, M. (eds.) (2014) *Peace on Earth: The Role of Religion in Peace and Conflict Studies*, Maryland: Lexington Books.
 31. Petito, F. and Hatzopoulos, P. (2003) *Religion in International Relations. The Return from Exile*, New York: Palgrave Macmillan.
 32. Peuraca, B. (2003) “Can Faith-Based NGOs Advance Interfaith Reconciliation? The Case of Bosnia and Hercegovina,” United States Institute of Peace Special Report, no. 103, March, pp. 1-12.
 33. Powers, G. (2010) “Religion and Peacebuilding,” in: Philpott, D. and Powers, G. *Strategies of Peace. Transforming Conflict in a Violent World*, Oxford: Oxford University Press.
 34. Reese, J. A. (2015) “[Religion in IR: The Cousin We Never Knew](#),” E-*International Relations* April 1 [1 May 2015].
 35. Renner, J. and Spencer, A. (2012) “Introduction: reconciling the seemingly irreconcilable?” in: Renner, J. and Spencer, A. (eds.) *Reconciliation after terrorism. Strategy, possibility or absurdity?*, New York: Routledge.
 36. Riccardi, A. (2013) “Introduction,” in: Morozzo Della Rocca, R. (ed.) *Making Peace. The role played by the Community of Sant’Egidio in the international arena*, London: New City.
 37. Thomas, S. (2005) *The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations. The Struggle for the Soul of the Twenty-First Century*, New York: Palgrave Macmillan.
 38. Sampson, C. (1997) “Religion and Peacebuilding,” in: Zartman, I.W, Rasmussen, L. (eds.) *Peacemaking in International Conflict: Methods and Techniques*, Washington, DC: United States Institute of Peace.
 39. Smock, D. (2001) “FBOs and International Peacebuilding,” United States Institute of Peace Special Report, no. 76, October, pp. 1-8.
 40. Steel, D. (2008) “An Introductory Overview to Faith-Based Peacebuilding,” in: Rogers, M., Bamat, T. and Ideh, J. (eds.) *Pursuing Just Peace. An Overview and Case Studies for Faith-Based Peacebuilders*, Maryland: Catholic Relief Services, pp. 5-42.
 41. Toft, M.D., Philpott, D. and Shah, T.S. (2011) *God’s Century. Resurgent Religion and Global Politics*, New York:



W.W. Norton & Co.

42. VanAntwerpen, J. (2008) "Reconciliation Reconcived: Religion, Secularism and the Language of Transition," in: Kymlicka, W. and Bashir, B. (eds) *The Politics of Reconciliation in Multicultural Societies*, Oxford: Oxford University Press, pp. 25-47.
43. WIN/Gallup International (2015), *Losing our religion? Two thirds of people still claim to be religious*, 13 April.1245